

بی طرفی سندیکاها

و. ا. لنین

چهارشنبه ۱۲ فروردین ۱۳۸۸

در شماره قبلی «پرولتاری» ما قطعنامه کمیته مرکزی حزبمان را درمورد سندیکاها چاپ کردیم. (۲) «ناخ وک»*(۳) در گزارش این قطعنامه برای خوانندگانش اضافه می کند که علت تصویب آن به اتفاق آراء در کمیته مرکزی از آن جهت بوده که منشویکها، بخاطر امتیازاتی که در مقایسه با طرح بلشویکها در این قطعنامه وجود داشته، به آن رأی موافق داده اند. اگر این گزارش صحیح باشد (روزنامه فقید، «ناخ وک» همیشه در هر موردی که به منشویسم مربوط می شد، اطلاعات کاملی داشت)، تنها کاری که برای ما باقی می ماند این است که از صمیم قلب، گام بزرگی را که در جهت فعالیت متحد سوسیال دموکراتیک در خصوص مسئله مهمی چون سندیکاها برداشته شده، تیریک بگوئیم. امتیازاتی که «ناخ وک» از آنها صحبت می کند کاملاً بی اهمیت بوده و به هیچ وجه به اصول اساسی طرح بلشویکی لطمه نمی زند (ضمناً این طرح همزمان در شماره ۱۷ «پرولتاری» مورخ ۲۰ اکتبر ۱۹۰۷، در کنار مقاله طولانی در حمایت از آن، با عنوان «سندیکاها و حزب سوسیال دموکرات» درج شده است).

بنابراین در حال حاضر حزب ما در مجموع خود، قبول کرده است که کار در سندیکاها می بایست نه با روح بی طرفی، بلکه در جهت ایجاد پیوندهای هر چه محکم تر بین سندیکاها و حزب سوسیال دموکرات، انجام گیرد. حزب همچنین پذیرفته است که پیوند سندیکاها [با حزب] می باید منحصرأ به وسیله کار سوسیال دموکراتیک در داخل سندیکاها صورت پذیرد، سوسیال دموکراتها باید هسته های مستحکم حزبی در سندیکاها ایجاد کنند، و در شرایطی که سندیکاهای قانونی نمی توانند وجود داشته باشند، سندیکاهای غیرقانونی باید تشکیل شوند.

بدون شک [کنگره] اشتوتگارت در نزدیک کردن دو جناح حزب ما در مورد مسئله خصلت کار در سندیکاها، بسیار مؤثر بوده است. قطعنامه کنگره اشتوتگارت، همانگونه که کائوتسکی در گزارشش به کارگران لایپزیک ذکر کرده است، به شناسائی اصل بی طرفی پایان می دهد. درجه بالایی که تضادهای طبقاتی تا آن تکامل یافته اند و تشدید آنها در تمام کشورها در دوره اخیر، تجربه طولانی آلمان (جائیکه سیاست بی طرفی، اپورتونیزم را در سندیکاها تقویت نمود، بدون اینکه در برابر پیدایش سندیکاهای خاص مسیحی و لیبرال مانعی به وجود آورد)، و گسترش آن زمینه خاص مبارزه پرولتری که عمل هم آهنگ سندیکاها و حزب سیاسی را ایجاد می کند (اعتصاب توده ای و شورش مسلحانه در انقلاب روسیه به منزله الگویی برای اشکال احتمالی انقلاب پرولتری در غرب) - همه و همه پایه و اساس تئوری بی طرفی را در هم ریخت.

در درون احزاب پرولتری، هم اکنون بعید است که مسئله بی طرفی دیگر موضوع مباحثه و مجادله جدی باشد. ولی در درون احزاب غیر پرولتری شبه سوسیالیست از قبیل سوسیالیستهای انقلابی ما که در حقیقت جناح چپ افراطی حزب انقلابی بورژوازی روشنفکران و دهقانان پیشرو را تشکیل می دهد، وضع به شکل دیگری است. این بسیار

نهادین است که در کشور ما بعد از اشتوتگارت، تنها «اس ارها» و پلخانف بودند که از ایده بی طرفی پشتیبانی کردند و آن هم بطور بسیار ناموفق.

در آخرین شماره «زنامیا ترودا» (شماره ۸، دسامبر ۱۹۰۷)، ارگان حزب اس ارها، دو مقاله را می یابیم که به جنبش سندیکائی اختصاص داده شده است. اس ارها در این مقالات، عمدتاً سعی می کنند که اظهار روزنامه سوسیال دموکرات «وپریود» (۴) را که بر طبق آن قطعنامه اشتوتگارت، مسئله موضع حزب در قبال سندیکاها را در جهت قطعنامه لندن، یعنی با روحیه بلشویکی حل کرده است، به مسخره بگیرند. ما در پاسخ خواهیم گفت که اس ارها خود در همین شماره «زنامیا ترودا» مدارکی را عرضه کرده اند که یقیناً صحت این ارزیابی [وپریود] را ثابت می کند. زنامیا ترودا ضمن اشاره به پائیز ۱۹۰۵ چنین می نویسد: «و این یک واقعیت مشخص است که اولین رویارویی ۳ فراکسیون سوسیالیستهای روس: سوسیال دموکراتهای منشویک، سوسیال دموکراتهای بلشویک و سوسیالیستهای انقلابی، که در مورد دیدگاهشان نسبت به جنبش سندیکائی به تبادل نظر پرداختند، همچنین به آن زمان برمی گردد. دفتر مسکو که عهده دار انتخاب دفتر مرکزی ای از درون خود، جهت تشکیل یک کنگره (از سندیکاها) گردیده بود، میتینگ بزرگی از کارگران عضو سندیکاها را در تئاتر «المپیا» برپا کرد*. منشویکها یک مرزبندی کلاسیک مارکسیستی اکیداً ارتدکس را بین هدف حزب و هدف سندیکاها برجسته نمودند: «وظیفه حزب سوسیال دموکرات استقرار سیستم سوسیالیستی و نابودی مناسبات سرمایه داری است؛ وظیفه سندیکاها بهبود شرایط کار در چارچوب رژیم سرمایه داری است تا از این طریق بتوانند شرایط بهتری برای فروش نیروی کار به نفع کار کسب کنند» نتیجه گرفته شده این بود که سندیکاها وابسته نیستند و همه کارگران یک حرفه معین را در بر میگیرند.** در مقابل، بلشویکها اینچنین بحث میکردند که در شرایط حاضر نمی تواند تفکیک قاطعی میان سیاست و حرفه وجود داشته باشد، و اینگونه نتیجه گیری میکردند که «باید پیوند عمیقی میان حزب سوسیال دموکرات و سندیکاها ایجاد گردد، که در آن حزب می بایست سندیکاها را رهبری کند.» و بالاخره اس ارها اکیداً خواستار عدم وابستگی سندیکاها به منظور اجتناب از شکاف در صفوف پرولتاریا بودند، ولی آنها هر گونه محدودیت وظایف و فعالیتهای سندیکاها را به قلمرویی محدود رد کرده، این وظایف را به عنوان مبارزه‌ای همه جانبه علیه سرمایه، مبارزه‌ای در عین حال سیاسی و اقتصادی فرموله کردند.»

بدین ترتیب است که خود روزنامه زنامیا ترودا، واقعیتها را توضیح می دهد! و فقط یک آدم کور و یا یک فرد کاملاً ناتوان از تفکر می تواند این را نفی کند که از این سه نقطه نظر ارائه شده، آن نظری که از نزدیکی حزب سوسیال دموکرات و سندیکاها سخن می گوید، توسط «قطعنامه اشتوتگارت که برقراری پیوندهای فشرده بین حزب و سندیکاها را توصیه می کند، به تصویب رسیده است»***

اس ارها، به منظور مغشوش کردن این موضوع بسیار واضح، بطور کاملاً مضحکی استقلال سندیکاها در مبارزه اقتصادی را با خصیصه غیر حزبی بودن آنها، مخلوط کرده‌اند. آنان می نویسند: «کنگره اشتوتگارت به روشنی استقلال (عدم وابستگی) سندیکاها را تأیید نموده است، یعنی اینکه هم نقطه نظر بلشویکها و هم منشویکها را رد کرده است.» این نتیجه از این عبارات از قطعنامه اشتوتگارت گرفته شده است: «هر یک از دو سازمان [حزب و سندیکا] میدان عمل متناسب با ماهیت خود را دارد؛ میدان عملی که باید بطور کاملاً مستقل در آن فعالیت کند. ولی

به موازات آن، زمینه دائماً در حال گسترش دیگری نیز وجود دارد»، و غیره ... همانگونه که در بالا ذکر شد. بنابراین بذله گویانی پیدا می شوند که این لزوم «استقلال» سندیکاها در «محدوده متناسب با ماهیتشان» را با مسئله وابستگی یا نزدیکیشان به حزب در زمینه سیاسی و وظایف انقلاب سوسیالیستی مخلوط می کنند!

بدین طریق، اس ارهای ما مسئله اساسی اصل مربوط به ارزیابی از تئوری «بی طرفی» را با تردستی می پوشانند، تئوری ای که در خدمت تقویت نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا عمل می کند. آنان بجای این مسئله اصولی، ترجیح داده اند فقط از وضعیت بخصوص روسیه که در آن احزاب متعدد سوسیالیست وجود دارد صحبت کنند و این کار را چنان انجام دهند که آنچه را که در اشتوتگارت گذشته است با جلوه‌ای دروغین عرضه کنند. زنامیا ترودا چنین می نویسد: «هیچ جای ابهامی در قطعنامه اشتوتگارت وجود ندارد، زیرا آقای پلخانف در طی سخنرانی که به عنوان نماینده رسمی حزب در کنگره بین المللی ایراد کرد، هر نوع تردید یا ابهامی را برطرف نمود و تاکنون ما هیچ اعلام موضعی از طرف کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات مبنی بر اینکه "این نطق رفیق پلخانف صفوف یک حزب متحد را از هم می پاشد" در دست نداریم ...».

آقایان اس ارها! شما طبیعتاً حق دارید که راجع به دادن اخطار از کمیته مرکزی ما به پلخانف با طعنه سخن بگویید. شما کاملاً حق دارید که فکر کنید می توان مثلاً به حزبی که رسماً اعلام سلوک کادت مآبانه آقای گرچونی را محکوم نمی کند، احترام گذاشت. ولی چرا باید یک دروغ آشکار گفت؟ پلخانف نماینده حزب سوسیال دموکرات در کنگره اشتوتگارت نبود، او تنها یکی از سی و سه نماینده آن بود. علاوه بر این، او نقطه نظرات حزب سوسیال دموکرات را نمایندگی نمی کرد، بلکه بیان کننده نقطه نظرات اپوزیسیون فعلی منشویکی آن بود که در مقابل حزب سوسیال دموکرات و تصمیمات لندن آن قرار گرفته است. اس ارها نمی توانند از این امر بی اطلاع باشند، که به این معنی است که عمداً دروغ می گویند.

... «در کمیته ای که مسئله روابط میان سندیکاها و حزب سیاسی را بررسی می کرد، او [پلخانف] دقیقاً چنین اظهار داشت: "در روسیه یازده سازمان انقلابی وجود دارد؛ سندیکاها باید به کدامیک از آنها بپیوندند؟ ... وارد کردن اختلافات سیاسی در سندیکاها، در روسیه مضر خواهد بود." در مقابل این حرف، اعضاء کمیته همه متفقاً اعلام نمودند که نباید چنین تفسیری از قطعنامه کنگره کرد، و اینکه آنها "به هیچ وجه سندیکاها و اعضاء آنها را وادار به پیوستن به حزب سوسیال دموکرات نخواهند کرد"، اینکه آنها همانطور که در قطعنامه گفته شده، خواستار "استقلال کامل آنها" خواهند بود.» (تأکیدها از زنامیا ترودا می باشد).

شما دارید مسائل را با هم مخلوط می کنید، آقایان زنامیا ترودا! در کمیته، این یک رفیق بلژیکی بود که سؤال کرد آیا می توان اعضاء سندیکا را وادار به عضویت در حزب سوسیال دموکرات نمود و همه به او پاسخ دادند که صحبتی از این مسئله نمی تواند در میان باشد. ولی از طرف دیگر پلخانف یک بند اصلاحی به قطعنامه را پیشنهاد کرد که می گفت: «نباید وحدت سازمان سندیکائی را از نظر دور داشت». این بند اصلاحی پذیرفته شد، ولی نه به اتفاق آراء، (رفیق وئینف*، سخنگوی نظرات حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه به نفع این بند اصلاحی رأی داد، کاری که به عقیده ما صحیح بود). قضایا بدین قرار بود.

سوسیال دموکراتها هیچگاه نباید وحدت سازمان سندیکائی را از نظر دور بدارند. این کاملاً صحیح است. اما این برای اس ارها نیز معتبر است و ما از آنان دعوت می کنیم که درباره این «وحدت سازمان سندیکائی» تعمق کنند، آن هم در زمانی که سازمان سندیکائی استقرار پیوندهای فشرده با سوسیال دموکراسی را می طلبد! به ذهن هیچ کس خطور نکرده بود که اعضاء سندیکا را به پیوستن به حزب سوسیال دموکرات «وادار نماید»؛ این ترس اس ارها بود که چنین توهمی را برایشان ایجاد نموده بود. و این مطلب که کنگره اشتوتگارت اعلان نزدیک شدن به حزب سوسیال دموکرات یا برقراری چنین پیوندهایی را عملاً، یعنی در زندگی واقعی، برای سندیکاها را ممنوع کرده باشد، یک داستان جعلی است.

زنامیا ترودا می نویسد: «سوسیال دموکراتهای روسیه کارزار قاطع و بی امانی را برای تسخیر سندیکاها و قرار دادن آنها تحت رهبری حزب خود آغاز کرده اند. بلشویکها بدون اینکه نظر خود را پنهان کنند این کار را انجام می دهند ... و منشویکها راه پوشیده تری را انتخاب کرده اند ...». درست است آقایان اس ار! بنام اتوریته انترناسیونال کارگری، شما حق دارید از ما بخواهید که این مبارزه را با ظرافت و با حسابگری به پیش ببریم، «بدون اینکه وحدت سازمان سندیکائی را از نظر دور بداریم». ما با کمال میل این را می پذیریم و از شما نیز می خواهیم که آنرا قبول کنید، ولی ما از کارزار خود دست برنخواهیم داشت!

ولی پلخائف گفته است که وارد کردن اختلافات سیاسی در سندیکاها مضر است ... آری، پلخائف واقعاً این سخن ابلهانه را اظهار داشته و آقایان اس ار هم طبیعتاً لازم بود که به آن می چسبیدند، به همان ترتیب که همواره به چیزهایی که کمترین ارزش پیروی را دارند، می چسبند. به هر حال ما نباید از سخنان پلخائف الهام بگیریم، بلکه باید قطعنامه را در مد نظر قرار داد که اجرای آن بدون «وارد کردن اختلافات سیاسی» ممکن نیست. مثال کوچکی بزنیم. قطعنامه کنگره می گوید که سندیکاها نباید تابع «تئوری هماهنگی میان منافع کار و سرمایه باشند». ما سوسیال دموکراتها می گوئیم، برنامه ارضی ای که در جامعه بورژوایی خواستار تقسیم مجدد ارضی بطور برابر باشد، بر پایه تئوری هماهنگی میان منافع کار و سرمایه بنا گردیده است. ** ما همواره با این چنین اختلافاتی (و حتی اختلافاتی با کارگران سلطنت طلب) که به وحدت در جریان اعتصابات و غیره ... لطمه وارد می آورد، مخالفت خواهیم کرد، ولی هیچگاه از «وارد کردن این اختلافات» در صفوف کارگران بطور اعم و در تمام سندیکاهای کارگری بطور اخص، سر باز نخواهیم زد.

اشاره پلخائف به یازده حزب هم از این عاقلانه تر نیست. اولاً احزاب متعدد سوسیالیست فقط در روسیه وجود ندارد. ثانیاً در روسیه فقط دو حزب رقیب سوسیالیست با اهمیت وجود دارد، سوسیال دموکراتها و اس ارها، زیرا کاملاً احمقانه است که همه احزاب ملی را هم در همین کیسه بریزیم. ثالثاً مسئله متحد ساختن احزاب واقعاً سوسیالیست، مسئله کاملاً بخصوصی است؛ با به میان کشیدن این، پلخائف موضوع را مخدوش می کند. ما همواره و در همه جا باید در جهت نزدیک کردن سندیکاها به حزب سوسیالیست طبقه کارگر کوشش کنیم؛ حال این امر که کدام حزب، در این یا آن کشور و با هر ملیت مفروضی، حزب سوسیالیست واقعی و حزب واقعی طبقه کارگر است، مسئله ویژه ای است و این قطعنامه های کنگره های بین المللی نیستند که درباره آن تصمیم می گیرند بلکه نتیجه مبارزه بین احزاب هر کشور است.

نمونه بارزی از نقطه نظرات به غایت نادرست رفیق پلخائف درباره این موضوع در مقاله وی در شماره ۱۲ (۱۹۰۷) نشریه سورمنی میر* (۶) عرضه شده است. در صفحه ۵۵، پلخائف به لوناچارسکی رجوع می دهد که می گفت رویونیست های آلمانی بی طرفی سندیکاها را موعظه می کردند. پلخائف به لوناچارسکی پاسخ می دهد: «رویونیست ها می گویند سندیکاها باید بی طرف باشند، ولی منظورشان از این حرف اینست که باید از سندیکاها جهت مبارزه بر علیه مارکسیسم ارتدکس استفاده کرد.» و پلخائف چنین نتیجه می گیرد: «پایان بخشیدن به بی طرفی سندیکاها فایده ای ندارد. اگر ما سندیکاها را بطور تنگاتنگ و اکیداً به حزب وابسته گردانیم، و اگر "ایدئولوژی" رویونیستی در حزب پیروز شود، حذف بی طرفی سندیکاها تنها پیروزی جدیدی خواهد بود برای "انتقادات به مارکس"».

این نوع استدلال، نمونه یک روش بسیار متداول نزد پلخائف می باشد، روشی مبتنی بر گریز زدن از مسئله و پرده پوشی بر روی جوهر اساسی بحث. اگر در حزبی ایدئولوژی رویونیستی واقعاً پیروز شود، پس آن حزب دیگر، حزب سوسیالیست طبقه کارگر نیست. مسئله به هیچ وجه بر سر نحوه شکل گیری حزب و مبارزات و انشعابات که در جریان آن به وقوع می پیوندد نیست. مسئله بر سر اینست که در هر کشور سرمایه داری یک حزب سوسیالیست و سندیکاها وجود دارند، و وظیفه ما تعریف روابط اساسی بین آنها می باشد. منافع طبقاتی بورژوازی بطور غیرقابل اجتناب به کوشش برای این می انجامد که فعالیت سندیکاها را به اقداماتی محدود و محقر در چارچوب نظم اجتماعی موجود تنزل داده، از ایجاد هر رابطه ای میان آنان و سوسیالیسم جلوگیری به عمل آورد؛ و تئوری بی طرفی سندیکاها پوشش ایدئولوژیک این کوشش های بورژوازی است. رویونیست های درون حزب سوسیال دموکرات به هر ترتیب که شده همیشه راهی برای خود در جامعه سرمایه داری خواهند یافت.

مسئله، هنگام تولد جنبش سیاسی و سندیکایی کارگران در اروپا، حمایت از بی طرفی سندیکاها به عنوان وسیله ای برای گسترش پایه اولیه مبارزات پرولتری در زمانی که این مبارزات نسبتاً تکامل چندانی نیافته بود و بورژوازی هم نفوذ همه جانبه ای بر روی سندیکاها نداشت، امکان پذیر بود. ولی در حال حاضر از نقطه نظر سوسیال دموکراسی بین المللی، دفاع از چنین موضعی کاملاً نادرست است. وقتی که آدم این تضمین دهی پلخائف را میخواند که می گوید: «مارکس امروز هم طرفدار بی طرفی سندیکاها در آلمان می بود»، تنها می تواند لبخند بزند؛ بخصوص هنگامی که چنین عقیده ای به اتکاء استنباط یکجانبه ای از یک «نقل قول» از مارکس بیان می شود و مجموع و ماهیت بیانات مارکس و روح این آموزش نادیده گرفته میشود.

پلخائف می نویسد: «من طرفدار بی طرفی، آنگونه که بیل آن را درک می کند هستم، و نه به مفهوم رویونیستی آن.» چنین بیانی معادل قسم خوردن به بیل و کماکان در گل و لای فرو رفتن است. لازم به گفتن نیست که بیل در جنبش بین المللی کارگری از آنچنان اقتداری برخوردار است و به عنوان یک رهبر آنچنان تجربه ای در عمل کسب کرده است، و بالاخره به عنوان یک سوسیالیست آنچنان در فکر منافع مبارزات انقلابی است، که هر بار برایش پیش آمده که گامی به خطا بردارد، در ۹۹٪ موارد شخصاً خودش را از مرداب بیرون کشیده و دیگران که خواسته اند به دنبال او بروند را نیز از آن نجات داده است. بیل هنگامی که در دفاع از برنامه ارضی رویونیست ها در برسلو* (در ۱۸۹۵) به ولمار پیوست، هنگامی که بر روی ضرورت تفکیک اصولی میان جنگهای تهاجمی و

تدافعی اصرار ورزید (در اسن)، و همچنین هنگامی که اعلام نمود که حاضر است «بی طرفی» سندیکاها را به عنوان یک قائده علم کند، اشتباه کرد. ما بر این باور هستیم که اگر پلخائف فقط همراه بیل در باطلاق گرفتار آید، این برای او نه به دفعات متعدد و نه در زمانهای طولانی رخ نخواهد داد. معذک ما هنوز معتقدیم که از بیل، هنگامی که مرتکب اشتباه می شود، نباید تقلید کرد.

گفته می شود که اگر بخواهیم تمامی کارگرانی را که به لزوم بهبود وضع مادیشان پی برده‌اند، متحد سازیم، بی طرفی ضروری است، و این نکته ای است که پلخائف بطور خاص بر آن تأکید دارد. اما کسانی که چنین استدلال می کنند، فراموش می نمایند که مرحله کنونی تکامل تضادهای طبقاتی لزوماً، حتی در مسئله چگونگی به دست آوردن این بهبودی در محدوده جامعه معاصر، «اختلافات سیاسی» را به همراه دارد. برخلاف تئوری ای که معتقد به ضرورت ایجاد پیوندهای نزدیک بین سندیکاها و سوسیال دموکراسی انقلابی می باشد، تئوری بی طرفی بطور اجتناب ناپذیر به انتخاب آنچنان ابزاری جهت کسب این بهبودی خواهد رسید که تضعیف مبارزه طبقاتی پرولتاریا را به دنبال خواهد داشت. یک مثال برجسته (که اتفاقاً مربوط به ارزیابی یکی از جالبترین حوادث جنبش کارگری مدرن است) به وسیله همین شماره «سورمنی میر» ارائه شده که در آن پلخائف از بی طرفی دفاع می کند. در کنار پلخائف آقای E.P. را مشاهده می کنیم که مشغول مداحی ریچارد بل، رهبر شناخته شده کارکنان راه آهن انگلیس، می باشد که با یک توافقنامه به جدال میان کارگران و رؤسای کمپانی های راه آهن خاتمه داد. بل در این نشریه به مقام «روح تمامی جنبش کارگری راه آهن» مفتخر شده است. آقای E.P. می نویسد: «کوچکترین تردیدی نیست که به برکت تاکتیک آرام، سنجیده و متعادل، بل توانسته است اعتماد مطلق انجمن آمیخته خدمه راه آهن را که اعضایش حاضرند بدون تردید رهبری او را بپذیرند به دست آورده است.» («سورمنی میر» شماره ۱۲ صفحه ۷۵). چنین استنباطی اتفاقی نبوده و در اساس با تئوری بی طرفی - که هدف از اتحاد کارگران را نه مبارزه به منظور پیشبرد جنبش رهایی پرولتاریا بلکه بمنظور بهبود وضعیتشان می بیند - بی ارتباط نمی باشد.

اما این نقطه نظر به هیچ وجه با نقطه نظرات سوسیالیستهای انگلیسی مطابقت ندارد و آنان احتمالاً بسیار متعجب می شدند اگر مطلع می گردیدند که مداحان بل، بدون اینکه با اعتراضی مواجه شوند، در همان نشریه ای مقاله می نویسند که منشویکهای شناخته شده ای از قبیل پلخائف، یوردانسکی و شرکاء.

روزنامه سوسیال دموکرات انگلیسی بنام عدالت (۷) در سرمقاله ۱۶ نوامبر خود درباره توافقنامه بین بل و کمپانی های راه آهن چنین می نویسد: «ما، همصدا با تقریباً همه اعضا سندیکاها، این به اصطلاح قرارداد صلح را اکیداً محکوم می کنیم ... این قرارداد تمام دلایل وجودی اتحادیه را از بین می برد ... این قرارداد مضحک ... نمی تواند برای کارگران الزام آور باشد و خوب است که کارگران آنرا بلافاصله ملغی اعلام کنند.» و «بورنت» در شماره بعدی به تاریخ ۲۳ نوامبر در مقاله ای تحت عنوان: «باز هم فروخته شدیم!» در مورد همین قرارداد چنین نوشت: «سه هفته پیش شرکت متحد کارکنان راه آهن [A.S.R.S.] یکی از قوی ترین سندیکاهای کشور به شمار می رفت؛ اما امروز به یک انجمن امداد تبدیل شده است ... و همه این تغییرات بخاطر آن نبود که کارکنان راه آهن در یک مبارزه شکست خورده‌اند، بلکه بدین علت بود که رهبرانشان با سازش نقشه مند و یا از روی حماقت آنان را قبل از آغاز مبارزه، به کارفرمایان راه آهن فروختند». و سردبیری روزنامه اضافه میکند که نامه‌ای با همین مضمون

را از طرف «یک برده‌مزدی کمپانی راه آهن میدلند» دریافت کرده است.

اما شاید اینها نشانه‌های «تب و تاب» عده‌ای سوسیال دموکرات «زیاده از حد انقلابی» باشد؟ خیر چنین نیست. [نشریه] لیبر لیدر* (۸)، ارگان حزب میانه رو مستقل کارگری (I.L.P.) که حتی نمی‌خواهد خود را سوسیالیست بنامد، در شماره ۱۵ نوامبر خود نامه‌ای از یکی از کارگران سندیکایی راه آهن چاپ نمود که در پاسخ به مداحی‌های وافر تمام مطبوعات سرمایه‌داری نسبت به بل (از روزنامه رادیکال اخبار رینولدز گرفته تا روزنامه محافظه کار تایمز) اعلام نموده که قرارداد بسته شده از جانب بل «رذیلانه‌ترین قراردادی بود که تا به امروز در تاریخ سندیکالیسم دیده شده است». و به ریچارد بل «مارشال بازن** جنبش سندیکایی» لقب داده است.

در همین شماره، یکی دیگر از کارگران راه آهن خواستار «احضار بل برای پاسخگویی» به خاطر این توافق زیان‌آوری است که «کارگران راه آهن . . . را به هفت سال زندان با اعمال شاقه محکوم می‌سازد». و سردبیر این روزنامه میانه رو در سرمقاله همین شماره خود این قرارداد را «سدان*** جنبش سندیکایی انگلیس» می‌نامد. «هیچگاه فرصتی چنین مناسب پیش نیامده بود تا نیروی کار متشکل، در سطح ملی به نمایش گذاشته شود»، در میان کارگران «اشتیاقی بی نظیر» همراه با میل به مبارزه مستولی شده بود. مقاله با مقایسه‌ای دردآور بین فقر مهلک کارگران با پیروزی «آقای لوید جرج [وزیر کابینه‌ای که نقش نوکری سرمایه‌داران را به عهده دارد] و آقای بل که برای تدارک ضیافتها می‌شتابد» خاتمه می‌یابد.

تنها اپورتونیستهای افراطی - فابینها - اعضای یک سازمان مطلقاً روشنفکری، بودند که این قرارداد را تأیید نمودند و حتی مجله The New Age - که هوادار فابینها هستند - از خجالت صورتش سرخ بود و این نشریه از روی ناچاری اقرار کرد که گرچه روزنامه بورژوا محافظه کار تایمز بیانیه کمیته اجرائی جامعه فابینها را به صورت کامل درج کرده بود، اما در عوض به غیر از این آقایان، «هیچ سازمان سوسیالیستی، هیچ اتحادیه‌ای و هیچ رهبر کارگری شناخته شده‌ای» (شماره ۷ دسامبر صفحه ۱۰۱)، به نفع موافقتنامه موضع‌گیری نکرده بود. اینست نمونه‌ای از بکار بستن تئوری بی‌طرفی به وسیله یک همکار آقای پلخائف، آقای E.P. مسئله دیگر بر سر «اختلافات سیاسی» نبود، بلکه بر سر بهبود شرایط کارگران در جامعه موجود بود. همه بورژوازی انگلستان، فابینها و آقای E.P. با چنین «بهبودی» به قیمت سر باز زدن از مبارزه و به اختیار سرمایه‌داران، موافقت کردند؛ همه سوسیالیستها، همه کارگران سندیکاهای طرفدار مبارزه مشترک کارگران بودند. آیا اکنون پلخائف می‌خواهد به طرفداری از «بی‌طرفی» بجای پیوند نزدیک سندیکاهای و حزب سوسیالیست ادامه بدهد؟

و. ا. لنین

۱۱ فروردین ۱۳۸۸ بوسیله رامین

سلام دمکرات

مطابق با متن روزنامه «پرولتاری» شماره ۲۲ (سوم مارس) ۱۹ فوریه ۱۹۰۸

[ترجمه شده از جلد ۱۳ مجموعه آثار لنین صفحه ۴۶۰-۴۶۹ - متن انگلیسی]

- ۱- مقاله لنین با نام «بی طرفی سندیکاها» با کمی تلخیص در مجموعه «Veianiakh Vremeni O» (به معنی: «روح زمان»)، سن پترزبورگ، ۱۹۰۸، انتشارات Tvortchestvo به معنی: «ایجاد») درج گردید. در این مجموعه مقاله چنین امضاء شده بود: و. ایلین.
- ۲- قطعنامه کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه درباره سندیکاها در شماره ۲۱ «پرولتاری» مورخ ۱۳ (۲۶) فوریه ۱۹۰۸ به چاپ رسید.
- این قطعنامه به اعضای حزب رهنمود میداد که در درون سازمانهای سندیکایی، گروههای حزبی را سازماندهی کرده و در این گروهها تحت رهبری مراکز محلی حزب کار کنند. در مواردی که تضییقات پلیس امکان تشکیل سندیکاها یا بازسازی سازمانهای سندیکایی از هم پاشیده را ندهد، کمیته مرکزی پیشنهاد می کرد که هسته های سندیکایی و سندیکاها به صورت مخفیانه سازماندهی شوند. در مورد سازمانهای قانونی از قبیل تعاونی های امداد، جمعیت مبارزه با مشروبات الکلی و غیره ... قطعنامه کمیته مرکزی به سازمانهای محلی حزب رهنمود میداد که درون آنها «گروههای مستحکم سوسیال دموکرات را برای پیش برد فعالیت حزب در بین توده های هر چه وسیع تری از پرولتاریا» ایجاد کنند. برای خنثی کردن هر گونه اقدام منشویکها مبنی بر تعبیر این بخش از قطعنامه در یک جهت اپورتونیستی، قطعنامه تأکید می کرد که باید لزوماً توضیح داد که «فعالیت سازمانیافته پرولتاریا نمی تواند در چارچوب این انجمن ها محدود گردد» و وجود قانونی سندیکاها «نباید وظایف مبارزاتی سازماندهی پرولتاریا در سندیکاها را کم ارزش نماید». («پرولتاری» شماره ۲۱، مورخ ۱۳ (۲۶) فوریه ۱۹۰۸، صفحه ۴).
- ۳- «ناخ وک» (قرن ما) روزنامه ای بود که به عنوان تعبیر عامیانه ارگان کادتهای چپ «تاواریش» در بین سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸ در پترزبورگ منتشر می گردید.
- ۴- «وپریود» (به پیش)، روزنامه بلشویکی کارگری بود که به وسیله لنین رهبری می شد و بطور غیرقانونی توسط هیئت سردبیری «پرولتاری» بین ۱۰ (۲۳) سپتامبر ۱۹۰۶ تا ۱۹ ژانویه (اول فوریه) ۱۹۰۸ در ویبورگ چاپ می شد و ۲۰ شماره آن منتشر گردید. «وپریود» برنامه حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه را به زبانی ساده و قابل درک برای جمع وسیعی از خوانندگان کارگر و دهقان تبلیغ می کرد و ضمن توضیح تاکتیک سوسیال دموکراتهای انقلابی، یعنی بلشویکها، در عین حال تمام ضرباتی را که تاکتیک اپورتونیستی منشویکها و اس ارها می توانست موجب گردد، بیان می کرد. این روزنامه جای مهمی را به مسائل کارگری (اعتصابات، مبارزه علیه بستن کارخانه ها (Lock Out)*، فعالیت سندیکایی)، به مبارزات دهقانان برای زمین و به جنبشهای درون ارتش، اختصاص می داد؛ بزرگترین وقایع جنبش کارگری بین المللی در آن بطور وسیعی تفسیر می شد.
- ستونهای بسیار زیادی به زندگی حزب اختصاص یافته بود: تفسیرهایی درباره تصمیمات پنجمین کنگره حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه (کنگره لندن)، درباره تصمیمات کنفرانسهای کشوری، شهری و منطقه ای؛ «وپریود» پیوندهای فشرده ای با خوانندگان کارگر خود برقرار کرده بود. این روزنامه مقالات بسیاری را به قلم لنین چاپ نمود.
- ۵- کتاب (M. Jacoby (M. Hendelman & (D. Firsov (D. Rosenblum تحت عنوان: «بازبینی برنامه ارضی و اثبات آن» در سال ۱۹۰۸ در مسکو توسط انتشارات «ERA» منتشر شد، اما توقیف گردید و نقدی که لنین می خواست در روزنامه «پرولتری» درباره این کتاب بنویسد هیچگاه نوشته نشد.
- ۶- «Sovremenny Mir» (دنیای معاصر) مجله ماهانه ادبی، علمی و سیاسی؛ از اکتبر ۱۹۰۶ تا اکتبر ۱۹۱۸ در پترزبورگ منتشر شد. منشویکها، از جمله پلخانف فعالانه در نگارش آن شرکت کردند. در دوران اتحاد با پلخانفها و در اوائل ۱۹۱۴ بلشویکها نیز با این نشریه همکاری کردند. در مارس ۱۹۱۴، این نشریه مقاله لنین بنام «باز هم یک نابودی سوسیالیسم» را چاپ کرد (رجوع شود به کلیات آثار، پاریس - مسکو، جلد ۲۰، صفحات ۱۹۳ تا ۲۱۶). در جریان جنگ اول جهانی این نشریه به ارگان سوسیال شوونیستها تبدیل شد.
- ۷- عدالت «Justice» مجله هفتگی بود که بین ژانویه ۱۸۸۴ و اوائل ۱۹۲۵ در لندن منتشر می شد. ابتدا ارگان فدراسیون سوسیال دموکرات بود و سپس از ۱۹۱۴ به بعد به ارگان حزب سوسیالیست بریتانیا بدل گردید.
- ۸- «Labour Leader» (رهبر کارگری) مجله هفتگی حزب مستقل کارگری بود و از ۱۸۹۱ منتشر می شد. از سال ۱۹۴۵، Socialist Leader نامیده شد.